

هو العليم

كلمات نورانی أباعبدالله الحسين عليه السلام با
اصحاب در شب عاشورا

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين
حسينی طهرانی

انوار الملكوت، جلد ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در «ارشاد» مرحوم مفید رضوان الله علیه آورده است که: چون عصر تاسوعا حضرت اباالفضل پیغام لشکر عمر بن سعد را که در آن، حضرت سیدالشهداء را مخیر نموده بودند بین تسلیم امر عیدالله بن زیاد و بین مناجزه و مقاتله، برای حضرت آورد، حضرت فرمودند:

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَىٰ غُدُوَّةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعِشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْاسْتِغْفَارِ.

«برگرد به سوی آنان شاید بتوانی یک امشب را از آنان مهلت بخواهی تا ما بتوانیم شب را به نماز و دعا و استغفار به پیشگاه پروردگارمان بگذرانیم. خدا می داند که من نماز برای او و تلاوت کتابش و دعا و استغفار را بسیار دوست می دارم.»

چون حضرت اباالفضل مهلت گرفت و مراجعت نمود، نزدیک شب بود که حضرت سید الشهداء

عليه السلام اصحاب را جمع نمود؛

قالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذْ ذَاكَ مَرِيضٌ،

فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ:

أُنَبِّئُ عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ

الضَّرَّاءِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ كَرَّمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا

الْقُرْآنَ وَ فَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ

أَفئِدَةً، فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ. أَمَا بَعْدُ: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ

أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَ

لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَ إِنِّي

لَأُظَنُّ يَوْمًا لَنَا [أَنَّهُ آخِرَ يَوْمٍ لَنَا] مِنْ هَؤُلَاءِ؛ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ

أَذِنْتُ لَكُمْ فَانطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ،

هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَخِذُوهُ جَمَلًا.

«امام سجّاد زين العابدين عليه السلام می فرماید:

پس من خود را به خیمه اصحاب نزدیک کردم تا

بینم پدرم به آنان چه می گوید در حالیکه مریض بودم

و در بستر افتاده بودم، پس شنیدم که به اصحاب

چنین می فرماید:

بهترین درودهای خود را به پیشگاه خدای متعال عرضه می‌دارم، و او را در همه حال چه خلوت و چه جلوت مورد ستایش و تقدیس قرار می‌دهم. بار پروردگارا تو را ستایش می‌کنم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و علم قرآن را در سینه ما قرار دادی و ما را در دین خود بصیر و فقیه گرداندی و برای ما گوش و چشم و قلب (فهم و بصیرت و اتصال به ذات خودت) را مقرر فرمودی، پس ما را از زمره شکرگزاران بر این نعمتها قرار بده.

اما بعد: من به تحقیق اصحابی باوفاتر و نیکوتر از اصحاب خود سراغ ندارم و نه خویشاوندانی نیکوکارتر و باحمیت‌تر و پیوسته‌تر از اهل بیت و خویشاوندان خود نمی‌بینم، پس خدا خود از جانب من جزاء و پاداش شما را عطاء بفرماید.

آگاه باشید که گمان من بر آنست که ما آخرین روز از عمر خود را با این دشمن سپری می‌نماییم، بدانید که من به شما اجازه خروج و ترک این سرزمین را می‌دهم. پس همگی از اینجا بروید و من هیچ تعهد و التزامی را بر گردن شما نسبت به خود

قرار نمی‌دهم. از سیاهی شب بهره‌گیرید و همچون
شتری راهوار به سمت و سوی اهل و دیار خود
رهسپار شوید.»

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ أَبْنَاؤُهُ وَ بَنُو أُخِيهِ وَ ابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
جَعْفَرٍ: لِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا
أَبَدًا! بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
أَتَبَعَتْهُ الْجَمَاعَةُ عَلَيْهِ فَتَكَلَّمُوا بِمِثْلِهِ وَ نَحْوِهِ.

«در این هنگام برادران و فرزندان برادر و دو
فرزند عبدالله بن جعفر به پدرم گفتند: آیا می‌خواهی
که پس از تو زنده بمانیم؟ خدا هیچگاه ما را پس از
تو زنده نگذارد، ابتداءً ابوالفضل العباس لب به این
سخن گشود و بقیه اصحاب و خویشان از او متابعت
نموده، این گونه پاسخ امام علیه‌السلام را دادند.»

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ
الْقَتْلِ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَاذْهَبُوا أَنْتُمْ فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ.
فَقَالُوا: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا يَقُولُ النَّاسُ؟ يَقُولُونَ [نَقُولُ] إِنَّا
تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ بَنِي عُمُومَتِنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَرْمِ
مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ
بِسَيْفٍ وَ لَا نَدْرِى مَا صَنَعُوا. لَا وَ اللَّهُ! مَا نَفَعَلُ ذَلِكَ، وَ

لَكِن تَفْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ أَهْلِينَا وَ نُقَاتِلُ مَعَكَ
حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَتَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ!

«پس امام حسین علیه السلام روی به فرزندان
عقیل نموده و فرمود: ای فرزندان عقیل! شهادت
مسلم بن عقیل برای شما کافی است. بروید و من
تعهد شما را از خود برداشتم، آنها گفتند: سبحان الله
ما جواب مردم را چه بدهیم؟ مردم بگویند: ما بزرگ
خود و آقا و مولای خود و پسر عموهای خود که
مانند آنها وجود ندارد را رها نمودیم درحالیکه نه
تیری بسوی دشمن پرتاب نمودیم و نه نیزه‌ای بر آنها
وارد نمودیم و نه با شمشیر در مقام دفع آنان برآمدیم
و ندانیم چه بر سر آنها آمده است. نه قسم به خدا
هیچگاه این کار را نخواهیم کرد، ولیکن جان خود و
مال و اهل و عیال خود را فدای تو می‌کنیم و
دوشادوش تو با آنها به جنگ برمی‌خیزیم تا خدای
متعالم ما را به همانجا که تو را می‌برد برساند، سیاه
باد روزگاری که بدون تو سپری نمایم.»

و قَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ فَقَالَ: أُنْحِنُ نُخْلِي
عَنْكَ؟! وَ بِمَا نَعْتَدِرُ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟ أَمَا [لَا] وَ اللَّهُ

حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُحْمِي وَ أَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا
 ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي؛ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ
 لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ! وَ اللّٰهُ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللّٰهُ أَنَا قَدْ
 حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِهِ [رَسُولِ اللّٰهِ] فِيكَ! أَمَا وَ اللّٰهُ لَوْ
 عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيِي ثُمَّ أَحْرَقُ ثُمَّ أَحْيِي ثُمَّ أَذْرِي،
 يَفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً! مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي
 دُونَكَ؛ وَ كَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ
 هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا!

«در این هنگام مسلم بن عوسجه برخاست و
 خطاب به حضرت عرض کرد: آیا می‌گویی از تو
 دست برداریم؟ در این صورت چه عذری را به
 پیشگاه خدای متعال نسبت به اداء حقّ تو بر ما
 می‌توانیم ارائه دهیم؟ قسم به خدا آنچنان در راه
 حمایت از تو پای فشاری خواهم کرد که تا نيزه‌های
 خود را در قلب این از خدا بی‌خبران وارد نکنم و تا
 شمشیر در دست دارم و زندگانی از آنان نستانم از
 پای نخواهم نشست، و اگر سلاح خود را از دست
 دادم حتی با سنگ با آنان به مقابله و نبرد برخوام
 خاست.

قسم به خدا هرگز تو را رها نخواهیم ساخت تا خدا بداند که ما پس از پیامبرش حریم او را در فقدان او حفظ نمودیم. قسم به خدا اگر بدانم که کشته خواهم شد، سپس زنده شوم، آنگاه مرا بسوزانند، باز زنده شوم، سپس بدنم را متلاشی و پراکنده سازند و این داستان تا هفتاد مرتبه تکرار گردد؛ دست از یاری تو برنخواهم داشت تا مرگ مرا دریابد. و چگونه به این کار رضایت ندهم، چرا که این مرگ فقط یکبار است، اما در عوض موجب سعادت و رستگاری ابدی و کرامت دائم نزد خدای تعالی خواهد بود.»

و قام زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ رَحِمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى اقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَ عَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!

«زهیر بن قین رحمة الله عليه برخاست و عرض کرد: قسم به خدا دوست داشتم ای کاش کشته می‌شدم و اجزاء بدنم منتشر و پراکنده می‌گردید، آنگاه دوباره کشته می‌شدم تا هزار بار، بلکه خدای متعال با این عمل تو را و این جوانان از اهل بیت را

از کشته شدن محفوظ بدارد.»

و تَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يَشْبَهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي
وَجْهِ وَاحِدٍ، فَجَزَاهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرًا وَ
انصَرَفَ إِلَى مِضْرَبِهِ.^۱

«سایر اصحاب نیز هر کدام به نوبه خود نظیر
همین تعبیرها را خطاب به حضرت عرض نمودند،
پس سید الشهداء برای آنان دعا فرمود و به خیمه
خود بازگشت.»

^۱ انوارالملکوت، ج ۱، ص ۱۰۶